

دکتر ناصرالدین صاحب الزماني

در حاشیه‌ی نوسازی و روانشناسی علم کلام، و جامعه‌شناسی آرمان‌ها

باز هم

«خدا یا انسان؟»

رتال خلق علوم انسانی

مسیحیت، هم اسلام، هم دین یهود، هم آئین بودا، هم کیش زرتشت، و هم مرام کمونیسم و نئیدئولوژی مارکسیسم، و دیگر فرقه‌های مذهبی و مرامی، همه دارای نظام‌های دفاع مسلکی، یا علم کلام ویژه‌ی خود هستند.

هدف کلام: اثبات باورداشت،

نه کشف حقیقت

علم کلام از آغاز، دارای دو هدف است:

- ۱ - اثبات درستی، خوبی و رسالتی باورداشت‌ها، و آموزه‌های مورد قبول خود.
 - ۲ - اثبات نادرستی، نارسائی، و لغزش آموزه‌ها، و باورداشت‌های جبهه‌ی مخالف خود.
- بدین ترتیب، علم کلام، فن اثبات حق و باطل از دیدگاه و زاویه‌ی ویژه‌ی یک نظام

ویژه و همپایه‌ی همه‌ی نظام‌های آرمانی است. اینک برای آنکه تعریف کلام را، از قالب محدود بومی آن بدرآوریم، و بدان، مفهومی در خور مصداق جهانی آن داده باشیم، تعریف زیر را برای آن، پیشنهاد می‌کنیم:

فن کلام، عبارتست از تلاشی سازمان یافته، برای اثبات، و تبلیغ باور داشت‌های پذیرفته، و رد باور داشت‌های ناخواسته، بیاری استدلال‌ها، و جاذبه‌ی تلقین‌ها، در قلمرو آرمان‌ها!

بدین ترتیب، بمعنی وسیع، و جهانی خود، علم کلام، فن دفاع از آرمان، یکنوع کاراته‌ی مذهبی، یا جودوی مرامی است. هر مذهب، هر مرام، هر نئیدئولوژی، و جهان بینی و آرمان، برای دفاع از خود، «تبره - شیوه»، و نظام دفاعی ویژه‌ای دارد. بدین ترتیب، هم

علم کلام: فن دفاع از آرمان

علم کلام را در اسلام، «علم اثبات عقاید شرعی، بیاری دلائل عقلی»، نامیده‌اند. اثبات عقیده، یک تلاش است، یک تلاش آرمانی. اینک آیا یک چنین تلاشی، تنها ویژه‌ی اسلام است، یا هر نظام مسلکی، مذهبی و آرمانی، در مقام دفاع از خود، زمانی خویش را نیازمند به ذکر دلائلی برای اثبات حقیقت خود، و رد مخالفان خویش می‌یابد؟

نظری به تاریخ تمام نظام‌های آرمانی، نشان می‌دهد که همه‌ی آنها، در لحظه‌ای از تاریخ خود، خویش را نیازمند به دفاع، به اثبات حقیقت و اصالت خویش، و نشان دادن نارسائی‌ها و نادرستی‌های نظرات مخالفان خود، یافته‌اند. بدین ترتیب، تلاش کلامی، یک تلاش همگانی،

آرمانی مورد قبول ، یا از پیش پذیرفته‌ی فرد متکلم است . شیوه‌ی علم کلام نیز ناچار به سبب پیشبرد هدف های دوگانه‌ی آن ، یک دیالکتیک ، یک جدل ، یک مجادله ، یک پیکار غیر دوستانه ، برای سرکوبی هر فرد مخالف مسلک و مذهب شخص متکلم است . کوتاه سخن ، همانگونه که اشاره رفت ، علم کلام ، یک کاراته ، یا یک جودوی مسلکی و آرمانی است .

با توجه به هدفها ، و نبرد - شیوه‌ی علم کلام ، علم کلام ، اصولا علم ، یا فنی بیطرف نیست . در قالب سستی خود ، علم کلام ، پژوهشگر نیست . از بی مجهول واقعی تازه‌ای نمی‌گردد . داوری‌هایش ، همه پیشداوری است . تشریح ، پرورش و کاربرد اصولی است که از قبل پذیرفته شده است ! از نظر علم کلام ، دراصل ، مجهولی وجود ندارد که بخواهند آنرا بیابند . بلکه مجهولات ، همه قبلا از طرف بیدانگاران مسلک‌ها ، معماران ثیم‌ها ، آموزشگران مذهب‌ها و آئین‌ها ، کشف و اظهار شده است . در برابر آن حقایق مشکوف ، تنها این انبوه توده‌های جاهل ، یا عالمان منافق ، و یا روشنفکران لجوج و معترف‌اند که از آنها بی‌خبرند ، و یا در برابر حقایق آنها ، تجاهل می‌ورزند . از اینرو ، وظیفه‌ی هر متکلم مسلکی ، و هر مبلغ مذهبی ، در حقیقت آنستکه بیخبران را از حقایق آرمانی خود بی‌گاهداند ، مخالفان لجوج را ، با دلائل خویش ، شکست دهد ، و معترضان را ، شرمند ، بشیمان ، و متکوب و سرکوب نماید !

بدین ترتیب ، نظام کلامی ، نظامی تسلیحاتی ، و متکلمان ، کماندو های کیش‌ها ، پیش‌رگان آئین‌ها ، و جانبازان آرمان‌ها ، بشمار می‌روند که گه‌گاه نیز اگر بتوانند ، باید به‌نظام های دیگر ، و نیروی دفاعی آنها ، شبیخون زنند . متکلمان مرامی ، اگر در اقلیت و تحت تعقیب و فشار باشند ، ناچار به جنگ‌های چریکی ، و شبیخون های مخفی آرمانی ، به‌تشکیل محافل تبلیغاتی سری ، بخش شبنامه‌ها ، انتشار مقالات گمنام و بی‌نام ، و مانند آن دست می‌آزند . و دیگر تاجحد در کار نبرد خود ، کاربرد هرگونه فیرنگ و اسلحه را مجاز شمارند . بسته به‌انصاف ، تهدید خطر ، شدت خشم ، و حس انتقامجویی آنان است که احساس می‌کنند ، و یابانی از شدت ضرباتی است که ازطرف خصم خورده‌اند !

ناایمنی آرمانی : بستر زایش‌های کلامی

علم کلام ، مسلما در دوره های ناایمنی آرمانی پدید می‌آید . و متکلم از نظر روانی ، در واپسین تحلیل ، ناایمن است . علی‌رغم اعتماد به‌نفس ظاهری متکلمان ، مبلغان ، و مدافعان مسلکی ، به‌حقانیت خود ، و علی‌رغم شهادت و شجاعتی که در دفاع از باورداشت‌های خود غالبا

ایراز می‌دارند ، آنان ، عموما در ژرفای روح خویش ، نگران و متزلزل‌اند . خود و مرام‌خویشتن را تهدید شده ، انکار شده ، و پذیرفته ، احساس می‌کنند . دربی‌خطرترین دوره های آرمانی ، تازه عطش همکیشی آنانرا برمی‌انگیزد که دیگران را نیز به‌قلمرو آرمانی خود جذب کنند ، و با انبوه فراینده‌ی گروندگان به مسلک و جهان‌بینی خویش ، خودرا بیش ازپیش تأیید شده احساس نمایند . بدیهی است ، در بسیاری از آرمانگرایان ، بیشتر از هر چیز دیگر ، احساس اصیل‌رسالت و مسئولیت اجتماعی ، و شیفتگی آرمانی ، انگیزه‌ی اساسی تبلیغ مرام ، اشاعه‌ی جهان‌بینی ، و دفاع از مذهب مقبول خود ، بشمار می‌رود . لیکن بطورکلی ، در فرا سوی تمام موارد انگیزه های کلامی ، در آنسوی چهره‌ی دلائل دفاع آرمانی ، توده‌ای از ناایمنی‌ها و نگرانی‌ها را که احیانا بر فرد متکلم بخودی خود ناآگاه است ، می‌توان ملاحظه کرد .

برای نمونه ، امام « فخرالدین رازی » (۶۰۶ - ۷۰۴ هـ / ۱۲۰۹ - ۱۱۱۹ م) که بیش از بزرگترین متکلمان اسلامی است ، و در تحول و احراز حیثیت علم کلام ، سهمی بسزا داشته است ، در مقدمه‌ی کتاب « البراهین » خود ، بر علم کلام ، در سه سبب تالیف آن ، با تکیه بر جنبه‌ی دفاعی آن ، در برابر بدعت‌ها ، و بنابر دستور سلطان وقت ، می‌انگارد که :
« هیچ سعادت و [فرد] عسکرت را ممکن نباشد ، عالی‌تر و بزرگوارتر از دانستن این اصل‌ها [ی کلامی] ، خاصه فراترین روزگار که انواع بدعت‌ها ، ظاهر شده است ، و اینتر خلق ، درین راه ، دام دنیا کرده ، پس به‌حکم سلطان اسلام (سامین مجید از شهریاران ماوراءالنهر » ، این کتاب برین کلامی نوشته شد . (۱)
« و یا « غزالی » ، حجة الاسلام (۵۰۵ - ۵۰۵ هـ / ۱۱۱۱ - ۱۰۵۷) انگیزه‌ی اساسی کتاب « احیاء علوم‌الدین » خود را در کتاب « غزالی » باطلان راستین ، و پاسداوان اصیل آرمان اسلامی ، و از گونی آرزو‌ها ، چنین شرح می‌دهد :

« ... رهبران آخرت ، علمائی توانند بود که ورته‌ی انبیاء باشند . و روزگار از ایشان ، خالی گشته است ، و جهان از کسوت علم ایشان ، عاری مانده ، و جز مترسمان (مترسک‌ها) نمانده‌اند که دیو برایشان استیلاء یافته است ... و هر یک از ایشان ، به‌حظ عاجل (فوری) خود ، مشغوف است ، و به نزدیک وی ، معروف منکر ، و منکر معروف !

و بدین موجب ، علم دین ، معندرس شده است ، و عالم یقین ، منطمس گشته ... است ... و چون این حادثه ، اهل دین را رخنه‌ای در حصار ، و ظلمتی در ابصار بود ، تحریر این کتاب ، به‌جهت دفع این قلمکاری ، بس مهم دانستم ، تا علوم دین ، احیاء پذیرد ، و مناهج انه‌ی گذشته ظاهر شود » (۲)

غزالی ، ضمن بحث ، دوباره به‌سبب اساسی نگارش خود که هراس از تباهی یکبارگی اسلام ، و غلبه‌ی فساد بر اهل زمان ، بوژه برمسئولان رهبری جامعه است ، یاز می‌گردد ، و می‌گوید :

« ... پس بنگر که حکمت چه چیز را خواندندی ، و امروز چه چیز را می‌گویند . و باقی الفاظ بر آن قیاس کن ! و از فریفته شدن به‌تلبیس علمای بد ، محترز باش که شر ایشان در دین ، بتر از شر دیوان است ! چه دیو به‌واسطه‌ی ایشان ، دین از دل های مردمان بیرون برد ! .. و تو [اینک] علم ستونه و نکوهیده ، و سبب پوشیده‌شدن یکی به‌دیگری ، بشناختی ، و مخیری که در آن نظر فرمایی ... و اقتدا به‌سلف کنی ، تا به‌رشته‌ی غرور ، در جاه ضلالت نشوی ، و یا به‌خلف تشبه نمایی . چه کل آنچه پسندیدی سلف بود ، از علم‌ها ، معذرس شده است ، و اکثر آنچه مردمان بر آن ، اقبال نموده‌اند ، بدعت ... است ! و قول پیغامبر ... درست شده است که ... اسلام در اول غریب بود ، و زود باشد که باز غریب شود ! ...

و این علم‌ها که تحریر افتاد ، امروز غریب شده است ، تا به‌حدی که ذاکر آن را ، دشمن می‌دارند ! ... » (۳)

غزالی ، تهجیز علم کلام را به‌شیوه های استدلالی ، حتی آشکارا به‌نهیبه‌ی سلاح برای سلجوقیان ، پیش‌از جنگ ، بخاطر روز مبادا ، تشبیه می‌کند ! متکلم ، طبق نظر غزالی ، باید همواره برای هرگونه دفاع لازم و احتمالی در برابر شبهه‌ها ، حمله‌ها و انتقاد های مخالفان ، آماده باشد :

« مانند‌ی طریق های حجت گفتن ، مرتب می‌کنیم ، به‌سبب احتمال وقوع حاجت ، بدانچه شیوه‌ی زاید ، و مبتدعی پیدا آید ، یا برای تشحیذ خطایی ، یا برای ذخیره کردن حجت ، تا به‌وقت حاجت برسد ، و ارتجال ، تقریر توانیم کرد ، و عاجز نشویم ، چنانکه کسی پیش‌از جنگ ، سلاح ساخته دارد ! ... » (۴)

اینک برای وضوح بیشتر این مطلب ، شاید بهتر آن باشد که مهمترین انگیزه های ممکن دفاع آرمانی را لحظه‌ای از نظر بگذرانیم :

انگیزه‌های بنیادی در دفاع‌های آرمانی

مهمترین انگیزه های بنیادی در دفاع های آرمانی را می‌توان به‌شش دسته زیرتقسیم نمود :

- ۱ - شیفتگی آرمانی ، نیاز به‌اثبات آنچه‌که محبوب است ، شایسته‌ترین است ، در برابر آنچه‌که ناخواسته و مکروه است !
- ۲ - احساس تعهد ، رسالت و پیام آرمانی و اشاعه‌ی نیکی ، و پیکار با پلیدی !
- ۳ - نیاز به همکیشی و تأیید شخصیت در قلمرو فراینده‌ی اجتماعی ، رهائی از حلقه‌ی تنگ تنهائی ، خروج از اقلیت آرمانی ، و یانیل به وحدت آرمانی (۵) .

بازهم «خدا یا انسان»

و همزاد - روی داده است که عموماً محض پیامبر را نیز درک کرده بوده‌اند. و سرانجام، قتل‌سوم بدست مردی عرب که به‌به‌هیز کاری و دینداری شهرت داشته است، انجام پذیرفته است. افزون بر این، در دو قتل آخر، مرتکبین، دو خلیفه‌ی سوم و چهارم را کافر، گناهکار، و به‌سبب انحراف از شواهد دینی - ترک سنت، و ایجاد بدعت - مستحق قتل شمرده‌اند!

۲ - پس از قتل عثمان، بر اثر تفرقه و اختلاف نظر، تنها گروهی با‌علی بیعت کرده‌اند.

۳ - گروهی با‌دعوی خلافت، علیه علی، قیام کرده باوی به‌جنگ پرداخته‌اند (جنگ‌جمل). در این جنگ علیه علی، عده‌ای از یاران پیامبر، و بویژه همسر محبوب او، عایشه نیز، شرکت داشته‌اند.

۴ - معاویه در شام، مدعی خلافت و خونخواهی عثمان، و خواستار کیفر قاتلان وی می‌گردد، و گروهی نیز به‌وی می‌پیوندند که آنان هم از یاران پیامبر بوده‌اند.

۵ - گروهی با‌علی بیعت نکرده‌اند، ولی باوی نیز نجات‌دهنده‌اند.

۶ - علی و معاویه، ناگزیر به‌جنگ با یکدیگر می‌شوند. و برای دومین بار، پس از جنگ جمل، در کمتر از دو سال، مسلمانان، در یک جنگ داخلی دیگر، با یکدیگر درگیر می‌شوند.

۷ - علی تحت فشار پیروان خود، و معاویه بانیرنگ توسل به‌قرآن، تن به‌حکمت می‌دهند. در این حکمت که همچنان، بانیرنگ انجام پذیرفته‌است، علی از خلافت خلع می‌شود، و معاویه، خلیفه‌ی واحد مسلمین اعلام می‌گردد.

۸ - علی حکمت را نمی‌پذیرد، خود را همچنان خلیفه‌ی برحق می‌شناسد. و معاویه را خلیفه‌ی غاصب معرفی می‌دارد. سال ۳۷ هجری ۶۵۸ میلادی.

۹ - طرفداران معاویه، علی را پیمان‌شکن، خلیفه‌ی مخلوع، غاصب خلافت تنویضی در جریان حکمت، و یغی نسبت به‌خلیفه‌ی برحق مسلمین می‌شمارند.

۱۰ - گروهی از یاران علی - خوارج نهروان - تن دادن وی به‌حکمت را تردید در حقانیت خود شمرده آنرا بدعتی در اسلام می‌دانند، و در نتیجه هم علی و هم معاویه را کافر خوانند، هر دو را مستحق کیفر قتل معرفی می‌کنند، و جبهه‌ی سوم را در جهان اسلام تشکیل می‌دهند.

۱۱ - حقیقت هر چه بوده باشد، مسلمانان خود را، در کشاکش طوفان واقعیت تلخ وحدت درهم شکسته، در برابر دوعده‌ی خلافت می‌بایند. که ضمناً یکی در کوفه، و دیگری در شام، با تکیه بر قدرت نظامی، و باتشدید تفرقه در جهان اسلام، فرمان می‌رانند!

۱۲ - هزاران مسلمان - برادران دینی، و فرزندان مؤمنان - در جنگ‌های جمل، صفین، و خوارج، از هر طرف کشته شده بودند. مردم

میان آرمان‌ها، و بستر اجتماعی آنها، همبستگی متقابل وجود ندارد.

آرمان‌ها را نمی‌توان، یکسره بیرون از منشاء اجتماعی آنها درک کرد و باید توجه به‌زمینه‌ی اجتماعی آنها، آنها را بکار برد. شرائط ویژه از طرفی در یک جامعه، پیدایش اندیشه‌ها و آرمان‌هایی را دامن می‌زنند، و از طرفی دیگر، اندیشه‌ها و آرمان‌ها، خود پس از پیدائی و شکوفائی، در جامعه‌ها، نفوذ می‌کنند، و تحولاتی تازه را بصورت واکنش متقابل و عکس‌العملی زنجیری، پدید می‌آورند.

شناخت این همبستگی اجتماعی آرمان‌ها و جامعه‌ها، و درک تاثیر متقابل آنها را در یکدیگر، جامعه‌شناسی آرمان‌ها می‌نامند. علم کلام اسلامی، و مکاتب گوناگون آن نیز، از این قاعده بیرون نیستند، و تحت یک سلسله شواهد جامعه‌شناسانه پدید آمده‌اند که نیازمند به‌تحقیق کامل و فرصتی دیگر است. در اینجا ما، همانگونه که اشاره‌رفت، تنها به‌پاره‌ای از خطوط اصلی آن، اشاره می‌کنیم: پنج‌سال میان ۳۵ تا ۴۰ هجری/۶۵۶ تا ۶۶۱ میلادی، میان قتل عثمان (خلافت ۳۵ - ۲۳ هجری/۶۵۶ - ۶۶۱ م) خلیفه‌ی سوم، و انتخاب علی، امیرالمؤمنین به‌خلافت، و قتل وی در سال چهارم هجری (۶۶۱ م) را می‌توان مهمترین سال‌های سرنوشت، سرنوشت اسلام، و تقابلی عطفی در حیات اجتماعی، سیاسی، آرمانی و کلامی آن بشمار آورد. مسائلی این دوران، به‌حدی پیش‌بینی شده، و در عین حال مبهم و پیچیده و متراکم بوده است که می‌توان از آنها، بنام سال‌های «ضربه‌ی زلزل» و «شوکه فرهنگی» در تاریخ اسلام، یاد کرد - سال‌هایی که بکلی وحدت اسلامی را

بستمخوش اختلال، و اعتماد به‌نفس مسلمانان را یکسره متزلزل ساخته است. و بنا به‌تقدیر تاریخی و آرمانی را بشدت در میان آنان، دامن زده است! مهمترین وقایع زیرساز، و رویداد‌های این سال‌هایی به‌ترتیب، می‌توان چنین خلاصه نمود:

۱ - بین سال‌های ۲۳ تا ۴۰ هجری/۶۴۴ تا ۶۶۱ میلادی، یعنی در فاصله‌ی تنها هفده (۱۷) سال، سه خلیفه از چهارتن خلفای راشدین - عمر، عثمان، و علی - را در دارالسلام اسلامی، در جامعه‌ای که می‌رفت مدینه‌ی فاضله‌ی نهائی فرزند آدمی، و تحقق وحدت رؤیائی آرمانی وی گردد، کشته‌اند! میان ترور اول - قتل عمر - و ترور دوم - قتل عثمان - دوازده سال فاصله بوده است، در حالیکه فاصله‌ی ترور دوم، و ترور سوم - قتل علی - از دوازده سال، به‌پنج سال کاهش یافته است. همچنین، در حالیکه قتل اول، بوسیله‌ی یک غیر مسلمان غیر عرب - یک ایرانی زرتشتی، یا مسیحی - اتفاق افتاده است، یعنی با احتمال قوی دارای انگیزه‌ی انتقام‌جویی مذهبی، یا ملی و یا هر دو بوده است، قتل دوم، بوسیله‌ی جماعتی از مسلمانان عرب - همکیش، همزبان

۴ - احساس نگرانی و هراس از مخالفان آرمانی.

۵ - نیاز به‌زور آزمائی، تمرین و بیکار دفاعی در برابر باورداشت‌های مخالفان.

۶ - رهایی از تزلزل شخصی، تردید زدائی، و نیل به‌قاطعیت، و اطمینان قلبی و خصوصی، به‌نگام برخورد با نظر‌های مخالف.

اینک اگر دقت شود، در بنمایه وزیرساز تمام موارد مشکله‌ی انگیزه‌های برشمرده‌ی دفاع آرمانی، به‌ترتیب، شش‌نگرانی اساسی نیز وجود دارد:

۱ - نگرانی بخاطر عدم ادای دین و ستایش نسبت به‌آنچه که شایسته‌ترین است، در برابر زشتی‌ها و پلیدی‌ها و ناشایستی‌ها.

۲ - نگرانی بخاطر غلبه‌ی احتمالی شر موجود، بر خیر ناشناخته، بطور کلی.

۳ - نگرانی از تنها ماندن و تأیید نشدن.

۴ - نگرانی از نابودی آرمانی، و تهدید و حمله‌ی مخالف یا مخالفان موجود یا ممکن.

۵ - نگرانی از ناتوانی در دفاع لازم از خود.

۶ - نگرانی از غلبه‌ی تردید بر ایمان شروزی در نبرون، و ایجاد سرگردانی و وانهادگی و محرومیت از اطمینان خاطر.

شاید هیچ نظام آرمانی، و به‌ویژه پیروان آنها، خود را در شرائط کامل ایمنی، فارغ از نگرانی‌های آرمانی احساس نکنند. دست‌کم، تاکنون، تمام نظام‌های آرمانی در طول تاریخ، تا به‌امروز در چنین وضعی بوده‌اند. حتی در نظام‌هایی که پایداری، بقا، و تزلزل‌ناپذیری آنها، از طرف بنیان‌گذاران آنها، تصریح شده است، بی‌آمد و عوارض نگرانی‌های آرمانی، کاملاً در میان پیروان آنها آشکارا پدید آمده است. عوارضی که گاه متجر مخوف‌ترین رویداد‌ها، در تاریخ شده است!

برای نمونه، در قرآن با تأکید می‌خوانیم که (قرآن، سوره ۱۵/ آیه ۹):

ما قرآن را فرو فرستاده‌ایم. و ما خود حافظ آن هستیم!

بنابراین، هنگامیکه خداوند خود تصریح می‌کند که ما حافظ اسلام و قرآن هستیم، دیگر یک متکلم مؤمن مسلمان، چه نیازی در خود احساس می‌کند که باید از اسلام و قرآن دفاع کند؟ و با حقانیت آنرا اثبات نماید؟!

در اینجا ورود به‌تمام ریزه‌کاری‌های انگیزه‌کاو و جامعه‌شناسی علم کلام در اسلام، میسر نیست. تنها به‌اشاره‌ای اکتفا می‌شود.

جامعه‌شناسی علم کلام اسلامی

در آغاز این گفتار، عنوان «درحاشیه‌ی...» جامعه‌شناسی آرمان‌ها، ذکر شده است. منظور از این یادآوری آنست که آرمان‌ها نیز برای‌زایش و پرورش خود به‌بستر اجتماعی نیازمندند.

در گذشته می‌دانستند که هر مسلمانی که در جهاد کشته شود ، به مقام شهادت می‌رسد . لیکن تکلیف سربازانی که اینک در یکی از چهار جبهه‌ی علی ، عایشه و طنحه و زبیر ، معاویه ، و خوارج بدست یکدیگر کشته می‌شدند ، چه خواهد بود ؟ کدام یک شهید ، و کدام یک ملعون بشمار خواهد رفت ؟

آشکارا ، در جامعه‌ی اسلامی ، روابط میان مردمان که بر اساس اخوت اسلامی ، بنا شده بوده است ، در پنجساله‌ی میان سی و پنج تا چهل هجری ، به شدت دستخوش اختلال می‌گردد . معیارها آشفته و مبهم می‌شوند . مردمان دیگر نمی‌دانند طبق چه معیاری ، حتی با برادران و خواهران خود که در دو جبهه‌ی مختلف ، بنام دین با یکدیگر می‌جنگیدند ، باید رابطه برقرار کنند !؟

عایشه ، ام‌المؤمنین ، عسر پیامبر است ، در قرآن ، در شمار «اهل‌بیت المؤمنین» ، لقب «مادر مؤمنان» یافته است ، اینک در کنار طلحه و زبیر ، دوسطایی دیگر پیامبر ، باعی ، داماد و پسر عموی پیامبر که آشکارا پیامبر تقوای او را ستوده است ، می‌جنگد . محمد بن ابوبکر ، برادر عایشه ، در جبهه‌ی علی ، باخواهر خود ، با ام‌المؤمنین ، و با دیگر یاران پیامبر ، در پیکار است !

وحدت جامعه‌ی اسلامی دوباره از آن بوده است که از این همه خربه‌ی تفرقه ، همسنگی خود را از دست ندهد . مؤمنان ساده‌دلی که می‌پنداشتند ، با ذکر صمیمانه‌ی بک لا اله الا الله ، ادای شهادت به رسالت پیامبر اسلام ، خواندن نماز ، و ادای ذکات ، رستگار می‌شوند ، نامجهزتر از آن بودند که در برابر این همه مسئله ، متزلزل نشوند . آنان دیگر بدرستی نمی‌دانستند که باید به چه کسی ذکات بپردازند ، دعوت چه کسی را بنماز جماعت بپذیرند ، فرمان چه کسی بجهاد بروند ، یا چه کسانی بنام خداوند و اسلام جهاد کنند ، چه کسانی را کافر ، و چه کسانی را مسلمان و برادر دینی خود بدانند ، و سرانجام ، نافرمانی از چه کسی ، نافرمانی از رسول خدا ، و عصیان علیه خداوند بشمار می‌رود !؟

پرش های تکان‌دهنده ، و تردید های دردناک ، ناچار در برخورد با این روی داد های پیش‌بینی نشده و هولناک ، در جامعه‌ی بحران‌زده و شکاف دیده ، در کشاکش معیار های واژگون شده ، و ارزش های پریشان و برابری ، ناچار در دل‌ها و ذهن ها ، می‌جوشت ، دلهره‌ی عصبی می‌آفریند ، تمی عصبانی ، و طوفانی آرمانی بدید می‌آورد ! در این بحران بی‌سابقه ، همه ، مذهب ، نظام باور داشت‌ها ، آرزوی رستگاری ، و امیدهای آرمانی خود را ، دستخوش تزلزل ، و در خطر تباهی می‌یابند . همه خود را نیازمند به‌رهائی از این کابوسی هذیان ، و ناگزیر به دفاع از کیش و مذهب و ایمان خویش می‌بینند . نظام اسلامی ، نظامی خداسالاری است ، از این روی پرش ها نیز ناچار ، همه در واپسین تحلیل ، متوجه خداوند ، و

کیفیت رابطه‌ی او ، با بهترین امتش می‌گردد - امتی که طبق صریح قرآن (سوره‌ی ۳/آیه ۱۱۰) امت برگزیده‌ی اوست ، و باید حتی دیگران را به راه راست هدایت کند ، بدینکی فرمان دهد ، و از بدی منع نماید ! انك :

۱ - آیا خداوند ، امت خود را وانهاده است؟ آیا دیگر سعادت آنان را خواهان نیست ؟ آیا می‌خواهد آنان را ، همانند اقوام گذشته‌ی نافرمان ، کفر دهد و نابود کند ؟

۲ - آیا آخر الزمان فرا رسیده است ؟ شیوع این همه ظلم و فساد ، نشانه‌ی ظهور مهدی قائم است ؟ مهدی کیست ؟ چگونه است ؟ از چه خاندانی است ؟

۳ - مسلمانانی که در روی هم شمشیر می‌کنند ، چه نام خواهند داشت ؟ هنوز مسلمان ، یا کافر ، یا منافق ، نوا فاسق و گناهکار ؟

۴ - آیا فاسق و گناهکار را هنوز می‌توان مسلمان دانست ؟

۵ - هنگامیکه علی ، عایشه ، معاویه ، و خوارج با یکدیگر می‌جنگند ، مسلم است که نمی‌توان گفت ، حق بجانب همه است ؛ لیکن در واقع ، حق بجانب کدام فرقه است ؟ کدام یک را ، می‌توان گناهکار شمرد ؟ و کدام طرف باید یاری داد ؟

۶ - مشمول این اختلافات کیست ؟ مگر نه آنکه خداوند خود با سواد اسلام و قرآن است ؛ پس اینک این جنگ‌ها و اختلاف‌ها ، در میان مسلمانان بی‌شک چیست ؟ فاسق است ؟ و اراده‌ی خداوند است ؟ در این صورت چگونه می‌توان کسانی را که تنها بخبری از ادب خداوندند ، مشمول و گناهکار دانست ؟

۷ - اگر هر جنگ و اختلافی که روی می‌دهد ، خواست خداوند است ، در این صورت متکلف خداوند ، و گناهکار خداوند ، کیست ؟ اعتدالی اسلام ، یا ضعف و انحطاط آن ؟

۸ - اگر مردمان در اعمال خود مستحکم و آزادند که هر چه و آنچه را که خواهند بکنند ، پس مقصود از عذاب خداوند ، و از ازم و علم او چیست ؟ حفاظت از اسلام و پاس قرآن جمعی شود؟ خداوند چگونه می‌تواند تنها در اعمال خود سرانده‌ی کسانی باشد که دین حق او را به فریاد آلوده می‌کنند ، و بنام او و دین او ، با حق برمال و چون و ناموس مردمان حکومت می‌زنند !؟

تعدد پاسخ‌ها به پرسش‌ها ، تفرقه‌های تازه می‌آفریند . وحدت به کثرت تبدیل می‌شود . حدیث هفتاد و دومت ، تحقق می‌یابد ، در کشاکش جدل فرقه‌ها ، در رشد دینک تیکی کلام اسلامی ، هر کوشش برای آشتی میان فرقه‌های گذشته ، و اعاده‌ی وحدت ، خود به تفرقه‌های تازه منجر می‌گردد . و این ماجرا ، بس طولانی می‌شود ، و همچنان ادامه می‌یابد . گاه پاره‌ای از فرقه‌ها ، از میان می‌روند ، لیکن بزودی فرقه و انشعابی تازه ، بنا بر شرایط اجتماعی ، بحران‌ها و نیازها ،

با تفسیر های تازه از اصول کهن ، یا به‌عرصه‌ی وجود می‌نهند . ناچائیکه مسائلی که روزی از حادترین مسائل مردمان بشمار می‌رفته است ، امروزه بگونه‌ی اسطوره‌های فرسوده و فرساینده برای خوانندگان و شنوندگان ، جلوه می‌کند . لیکن در هر حال ، درک بویائی ، و تکاپو شناسی آرمان‌ها ، هرگز بدون شناخت این تجربه‌های کهن بشری میسر نیست . فریب‌ها و سراب‌ها ، همواره فرا راه آرمانگرایانند . و تنها سوادگران بیم و امیدند که از خامی‌ها و بیخبری‌های ساده‌دلان ، نسبت به تجربه‌های آرمانی بشری ، بهره‌می‌جویند ؛ ناآگاهی از انبوه این میراث آموزنده ، در هر حال سخت زیانمند است ، و به تشدید بحران‌های ناشی از خلاء های آرمانی ، کمک می‌کند .

شربه‌ی آرمانی صدر اسلام ، بیشک بی‌سنگین و غرقه‌انگیز بوده است ، لیکن ضمنا فرهنگ اسلامی نیز شکوفائی ، تنوع فکری ، و خلاقیت‌های شگرف خود را ، به همین شربه ، و تکاپو های دفاعی ناشی از آن ، در جبهه‌گیری و تقابل تضادها ، برای رسیدن به کمال شکوه یک فرهنگ زایا و غنی ، مدیون است !

انگیزه کاوی علم کلام اسلامی

بطور کلی بخش اعظم علم کلام اسلامی ، به مضاطر احساس خطر از آئین زرتشت ، مانی ، یهود و یا مسیحیت پدید آمده است ، بلکه آن بیشتر بخاطر دفاع از عقایدی اظهار شده است که از طرف دیگر فرقه‌ها که همه خود را مسلمان می‌دانسته‌اند ، و تنها خود را « فرقه‌ی ناجیه » یا « گروه رستگار » و دیگران را ، همه گمراه می‌خوانده‌اند ، تدوین گشته است . در این میان ، ارباب قدرت را نیز از یک نبره ! آنان نیز هر کدام بر فرضیه‌ای که با استناد بدان ، می‌توانستند خود را حاکم بر حق شمرند ، از مدافعان حرفه‌ای خود می‌خواستند ، و یا آنانرا تشویق می‌کردند ، و یا ناگفته ، بطور غیر مستقیم امید تقرب در دل های آنها فرو می‌کاشتند تا بدفاع مذهبی از حقانیت آنان ، و بطلان دیگر رقیبان ، اقدام ورزید . در این رهگذر ، حدیثی نیز به مدد آنان آمده است - حدیثی که می‌توان از آن ، به « حدیث هفتاد و دو مات » ، یاد کرد . بنا بر مدلول این حدیث ، پیامبر اسلام خود پیشگوئی کرده است که :

- بزودی امت من ، به هفتاد و دو فرقه ، منشعب خواهند شد . از آن میان ، تنها یک فرقه رستگار (ناجیه) خواهد بود !
این فرقه‌ی رستگار کیست ؟
علم کلام هر فرقه کوشا بوده است تا استوار دارد که آن فرقه ، خود همان « فرقه‌ی ناجیه » است ، و دیگران همه گمراهانند ! البته ، خداوند نیز ، قرآن را برای همان ، تنها فرقه‌ی ناجیه حفظ خواهد کرد !

و بدینگونه ، تضاد پاسداری از قرآن بوسیله ی خداوند ، و لزوم احساس دفاع از مذهب ، بوسیله ی متکلمان ، بیاری همین حدیث ، ظاهراً از میانه برخاسته است !

در جنگ عقاید ، حدیث هفتادودو ملت ، منشاء گفتگوهای بسیار شده است . از جمله حافظ ، با احساس خستگی از پیکار فرساینده ی فرقه بازان و فرقه سازان از وحدت جدا مانده ، می گوید که : جنگ هفتاد و دو ملت ، همه را عذر بنه ! چون ندیدند حقیقت ره افشانه زدند ... گروه ، سیاح آلمانی که در آستانه ی مشروطیت از ایران دیدن کرده است ، ضرب المثلی فارسی را یاد می کند که حاکی از نفرت و وحشت عمیق مردم ها ، از چهره های دگرگونی استعمار در سده ی اخیر است ، و بر محور اصطلاح هفتادودو ملت - بعنوان مظهر حداکثر تلون - استوار است ، بدین مضمون که :
- فرنگی ، هفتادودو رنگی ! (۶)

ترس ، زیر بنای علم کلام مسیحی

نمونه ی دیگر از انگیزه ی ترس را ، بعنوان عامل اصلی دفاع از آرمان ، در علم کلام مسیحی کاتولیک ، می توان شاهد آورد . هراس از رشد انحراف ایمانی ، در « محاکمات تفتیش عقاید » ، و به آتش افکندن ده ها هزار تن به جرم ارتداد ، کابوس آسارتین تجلی این نیاز دفاعی را ، برملا می سازد . درحالی که بنابر آموزش های مسیحیت ، اگر خداوند خود بزمین آمده است ، تا بشر را رهائی بخشد ، دیگر در برابر آرمانی که خدائی است ، و خدا خود آورنده و حامی است ، جای چه نگرانی است که ما بشرهای ضعیف به حمایت از خدا ، یا پسر خدا ، و یا محبت و لطف خدا برخیزیم ؟ !

لیکن با این وصف ، علم کلام مسیحی انگیزه از چنین نیازی دفاعی ، در شاخه های بسیار گوناگون ، از جمله در مکتب کارل بارت (۱۹۶۸ - ۱۸۸۶) بوجود آمده است .

ترس ، زیرساز دیالکتیک

مارکسیستی

نمونه ی دیگر وحشت کلامی ، درماندگی ترین نیده تولژی سازمان یافته ی تاریخ ، در مارکسیسم دیده می شود !

حلق آموزش های مارکس (۱۸۸۳ - ۱۸۱۸) با دست کم ، طبق روایت رسمی آن ، توسط احزاب کمونیست کشورهای سوسیالیستی ، حرکت تاریخ به طرف سوسیالیسم ، یک جبر مسلم ، و یک سرنوشته محتوم است . با این وصف ، نقد و تبلیغ ، یا علم کلام مارکسیستی ، در برابر کاپیتالیسم - و نیز در برابر تجدید نظر جویان داخلی ، و تفسیرگران انحرافی بومی - یکی از کوشا ترین جدل های دفاعی تاریخ را پدید آورده است . در

حالیکه می توان پرسید :

۱ - در صورتیکه کاپیتالیسم ، مرحله ای رو به فنا و در حال مرگ است ، تلاش هایش همه مذبوحانه و بی فایده است ، پس دیگر چه ضرورتی دارد که این همه وقت ، نیرو و سرمایه صرف لگد زدن به تئسی نیم جان و فرسوده ی یک عفریت لب گور شود ؟

۲ - فرمان بیچون و جرای تاریخ ، حکم محتوم و بی قرجم سرنوشت ، چه نیازی به یاری ما انسانهای ضعیف دارد ؟

۳ - محاکمات مسکو در سال های ۱۹۳۶ تا ۱۹۳۸ که در نتیجه و دنباله ی آن ، موج تصفیه ی بزرگ - چیستکا - منتهی به اعدام بالغ بزرگ میلیون و هشتصد هزار نفر ، مرتد و منحرف نسبت به مارکسیسم ، بنابر برداشت استالین از آن شده است ، از روی چه ملاحظه ، چه نگرانی و یا هراسی انجام یافته است ؟

۴ - چرا بخش اعظم کنگره ی هجدهم حزب کمونیست شوروی ، در ۱۹۳۹ صرف اثبات حقایق استالین و لزوم اجرای تصفیه ی بزرگ ، بخاطر دفاع از لنینیسم - استالینسم ، شدت است ؟

دفاع از آرمان ، انگیزه از دلهره های بنیادی

اینها ، در حقیقت همه بیشتر از آنروست که نگرانی های کلامی ، انگیزه های پر دلهره ی دفاع آرمانی بشر ، همه ناشی از هراس است ، خواه سرودای مسیحیت ، خواه در قبای اسلام ، و یا خواه در لوبای پر مخ مارکسیسم ، تجلی نماید ! ما در همه حال ، با یک نیاز ، و با یک دلهره ی بنیادی سر و کار داریم . نا ایمی آرمانی بشر ، ریشه ای عمیق ، در بنیادهای شخصیت خود دارد . وی همیشه نگران است ، و از اینرو ، کن و کلام ، یا فن و دفاع از آرمان ، همیشه وجود داشته است ، و نیز همواره ، تا بشر با همین خصوصیات شناخته ی روانی اش ، در این سیاره ادامه حیات دهد ، نیاز وجود خواهد داشت . دفاع از آرمان ، طبیعت ثانوی بشر ، و اعتیاد دیر پای فرزند آدمی است . از اینرو نیز ، ترک این اعتیاد ، دست کم بدآسانی ممکن نیست . مسائل کلامی ، همانند طاسی لفرزنده است که انسانها ، همانند موری که در آن بلغزند ، امید رهائی از آن برایشان دشوار است .

اسیر در طاس لفرزندی

پیشداوری های کلامی

اینک با توجه بدین مقدمات ، ما به تحلیل سبب نوع واکنش ها ، به مقاله ی « انسان یا خدا » ی خود (نگین ، ش ۱۰۷) ، می پردازیم . پاسخ ها ، عموماً ، ما را ، درست از همانچه که میخواستیم بگیریم ، و بهمان سبب نیز نوسازی و خانه تکانی

علم کلام را ، پیشنهاد نمودیم ، گرفتار ساخته اند . هرکس بیشتر همان را در پاسخ گفته است که در اصل همیشه باور داشته ، و به اندیشه ی آن معتاد بوده است . کسی کمتر به عمق مسئله ، و ضرورت تحلیل ، اندیشیده ، و بیاری پیشنهاد ما ، درباره ی ترمیم « خلاء آرمانی » موجود در نسل های جوان ، شتافته است . همه در سنگر های قبلی آرمانی خود ، جبهه ی دفاعی گرفته اند . و احیاناً بحث ما را تهدیدی نسبت به پیشداوری های خود انگاشته اند . از جمله به ما ، خرده گرفته اند که :

- ۱ - پیشنهاد نوسازی علم کلام ، فکر تازه ای نیست !
- ۲ - در نیمی از جهان خلاء آرمانی وجود ندارد .
- ۳ - عالیجنابان مسیحی خود استعمار کردند ، و یک میلیارد افراد مسیحی ، همه به اسم مسیحی اند ، ولی یک میلیارد دیگر که در قلمرو کشورهای سوسیالیستی بر می برند ، همه مؤمن راستین به مارکسیسم اند !
- ۴ - شاید حضرت آیه الله مینم ، مقصود دیگری ، جز آنچه شما از گفته ی واضح ایشان فهمیده اید ، داشته اند ؟ !

- ۵ - آیا ، مقصود از حضرت آیه الله مینم ، فلان شخص خاص نبوده است ؟
- ۶ - آیا حضرت آیه الله مینم ، و یا آقای همراز ، قهرمانانی خیالی نیستند که برای گفتگو انتخاب شده اند ؟
- ۷ - اینک که می خواهید به انسانهای گرانبار یاری شود ، چرا سراغ عالیجنابان رفته اید که خود عوامل استعمارند ؟
- ۸ - چرا گفته اید خدایا انسان ؟ چرا گفته اید ، هم خدا ، هم انسان ! چرا خداوند را کنار گذاشته اید ؟ و مانند آن ...

رقص مرگ ، در منطقهای مین

گذاری شده ی ذهن ها

برای نمونه ، در برابر پیشنهاد های ارزنده ای ، مانند لزوم آشنائی با اندیشمندان الاهی بزرگ معاصر غرب ، و تاسیس غرب شناسی علمی ، در برابر خاورشناسی اروپائی ، درواکش انتقادی خود ، نسبت به مقاله ی « خدا ، یا انسان » آقای « هانس یو آخیم برن بك » ، روحانی آلمانی ، و شاگرد مکتب کارل بارت ، نگاشته اند (نگین ، ش ۱۰۹ ، ص ۵۴) :

« در مقاله ی خود ، آقای دکتر صاحب - الزمائی پرسیده است که :
- خدا یا انسان ؟
ما پاسخ می دهیم که :
- هم خدا ، و هم انسان ! »
عنوان زیبایی است . ولی تنها همان زیباست . لیکن بی هیچ وجه ، نسبت به روح مقاله ،

گویا ورسا نیست - هم خدا ، و هم انسان ، که چه ؟ لاهوت شناس محترم آلمانی ما ، در چه مورد ، و برای چه مقصودی خداوند را در ردیف انسان قرار می دهند ، و هر دو را مشمول عنایت برابر خود می سازند ؟ چگونه خواسته اند ، میان خداوند و انسان ، تساوی حقوق برقرار سازند ؟ مگر مسئلهی خدا و انسان ، از نظر يك عالم الاهی ، مسئلهی حقوق زن و مرد ، از نظر نویسندگان منشور ملل متحد است که با حقوق و لطف برابر نسبت به آنها سخن بگوئیم ، و تاکید کنیم که هم خدا ، و هم انسان ؟

پرشس ما ، اگر چه در عنوان مقاله کامل نیست ، لیکن در متن مقاله به وضوح ، بدان پاسخ داده شده است که مقصود ما از ذکر آن چیست . ما پرسیده ایم که :

— خدا ، یا انسان ، کدام يك به کمک ، و به اثبات مجدد نیازمند ؟

اینک آیا يك مردالاهی ، هنوز می تواند در پاسخ بگوید :

— هم خدا ، و هم انسان !

خداوند را که طبق تعریف همه ی ادیان بزرگ ، نیازی به بشر نیست . اصولاً وجودش ، بطور مطلق بی نیاز شمرده شده است . اساس سخن ما نیز بر همین بوده است که امروز از برج عاج خود بدر آئیم ، و در هر اکتشاف فرنگیان ، دلیل تازه ای برای اثبات مجدد خداوند ، نجوئیم ! بلکه بیاری گرانباران و گرسنگان بشناییم . مگر جویندگان دلیل های تازه را هنوز ، در ذات خداوند تردیدی است ؟

قصداً ، از ذکر « نوسازی علم کلام » نیز همین بوده است ، که بجای فصول قدیمی آن در مورد خداوند ، فصولی تازه درباره ی نیازهای بنیادی انسان ، بیاری و دستگیری ، و ترمیم هراس های او در برابر مسائل پر فاجعه ی جهانی بیفزائیم .

این لغزش ها ، این خروج از موضوع بحث ها ، و این دور افتادن از هدف های گفتگو ، خود ناشی از چیست ؟

در حقیقت این انحراف ها ، همه خود انگیزه از همان نگرانی دفاعی بنیادی و آرمانی کسانی است که در پاسخ ما گفته اند ، هم خدا ، هم انسان ! در واقع ، ذهن نگران آنها ، به محض مشاهده ی پرش « خدا ، یا انسان ؟ » ، در عنوان مقاله ، بدون توجه به جوانب ممکن مثبت آن ، و یا دقت در روح بیان مطلب آن ، فوراً متذکر جانب احتمالی منفی آن شده ، پرش را در ذهن خود احیاناً بدینگونه تکمیل کرده اند که مقصود گوینده شاید این بوده است که :

— خدا ، یا انسان را بپذیریم ؟ و در نتیجه آنان ، بلافاصله در سنگر دفاعی خود موضع گرفته ، و پاسخ داده اند که :

— البته ، هم خدا ، و هم انسان را ! با توجه به تحلیلی که در پیش ، از نگرانی

موجود در زیر بنای دفاع آرمانی بدست داده ایم ، آنان از داشتن چنین هراس احیاناً ناآگاهی ، در دفاع از آرمان خود ، معذوراند . لیکن آیا با سلطه ی این هراس ها ، و اعتیادهای دفاعی ، براندهان آرمانگرایان ، تا چه حد می توان به گفتگوهای همزیستی جویانه نشست ؟ ! چه راه دشواری را ما در پیش گرفته ایم ؟ و با چه مواعی روانی — صرف نظر از هر مانع و راه بند دیگری نوسازان علم کلام ، روبرو خواهند شد ؟ ! چقدر باید با وجود صراحت های لازم ، بخاطر پرهیز از هرگونه ابهام و سوء تفاهم ، درعین احتیاط و با ملاحظه ، گام برداشت و سخن گفت ، تا در منطقی مین گذاری شده ی ذهن ها ، از پیشداوری عری آرمانی ، به چاشنی های پساس مسلکی بر نخوریم ، تا انفجاری فاجعه آسا از ختم ها و تعصب های مزمن و کهن ، روی ندهد که هم گوینده و هم جوینده ، هم پرسنده و هم پاسخگو ، هر دو را از کرده بشیمان سازد ، و با اکرام و نشانه کامی ، به اختیار سکوت اضطراریشان ، ناگزیر نگرداند !

انسانگرایی در کلام اسلامی

خوشبختانه در تکیه بر انسان ، و توجه به نیازهای او ، در سیر تحول کلام اسلامی ، بیولت می توان پیشوایانی یافت . غزالی ، حجة الاسلام ، شاید از پیشکامان این تحول ، در علم کلام باشد . غزالی ، در حقیقت استواری علم کلام را که در بیشتر از کتابهای سنی آن ، محور شناخت خداوند استوار بوده است ، واژگون می سازد ، و آنرا بر پایه ی شناخت انسان قرار می دهد . غزالی ، برای این مقصود ، از معادله ی بسیار جالبی که در « حدیث نفس » آمده است ، « **مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ عَرَفَ خُودَهُ** » ، « **کسی که خودش را بشناسد ، خداوند خود را می شناسد** » ، استفاده می کند .

غزالی در « حدیثی فیصل » از کتاب ارزنده ی خود ، « **کیمیای سعادت** » ، تحت عنوان « در شناخت نفس خودش » ، چنین آغاز می کند :

« **بدانکه کلید معرفت خدای ... معرفت نفس خویش است ، و برای این گفته اند :** — **من عرف نفسه ، فقد عرف ربه !** » (هر که خودش را شناخت ، پروردگار خودش را شناخته است) ...

در جمله هیچ چیز ، بتو از تو نزدیکتر نیست . چون خود را شناسی ، دیگری را چون شناسی ؟

و همانا که گوئی من خویش را می شناسم ؟ ! و غلط می کنی ، که چنین شناختن ، کلید معرفت حق را نشاید ، که ستور از خویش ، همین شناسد که تو از خویش ، سر و روی و دست و پا و گوشت و پوست ظاهر ، بیش شناسی ! ...

پس قرا حقیقت خود طلب باید کرد ، تا

چه چیزی ؟ و از کجا آمده ای ؟ و کجا خواهی رفت ؟ و اندرین منزلگاه بچه کار آمده ای ؟ و سعادت تو چیست ؟ و شقاوت تو چیست ، و در چیست ؟

و این صفات که در باطن تو جمع کرده اند ، بعضی صفات ستوران ، و بعضی صفات ددگان (ددان) ، و بعضی صفات دیوان ، و بعضی صفات فرشتگان است ! تو از این جمله ، کدامی ؟ و کدام است که آن حقیقت گوهر تست ؟ و دیگران ، غریب عاریت اند ؟

که چون این ندانی ، سعادت خود طلب نتوانی کرد ! ... » (۷)

غزالی ، شیفته ی تصوف است . لیکن وی همواره ، پایگاه خود را در جامعه ، بعنوان يك حجة الاسلام ، نه يك صوفی ، حفظ نموده است . رگه های کلام انسانگرایی غزالی ، در میان صوفیان تصوف عشق ، تا مرحله ی يك علم کلام عرفانی ، یا انسانساری ، پیش می تازد که حتی تشخیص منش های علم کلام سنتی بر آن ، دیگر دشوار است . و یا حتی بمانند آنتی تر ، همبناه ، و ضد کلام سنتی تجلی می کند . نمونه يك چنین تحولی را در سخنان « **شمس تبریزی** » (۶۵۰ — ۵۸۰ هـ / ۱۲۴۷ — ۱۱۸۴ م) ، آشکارا می توان ملاحظه کرد :

« **این قدر ، عمر که ترا هست ، در تقص حال خود خرج کن ، در تقص عالم چه خرج می کنی ؟ !** »

— شناخت خدا ، عمیق است ؟ !

— ای احق ، عمیق تویی ! اگر عمیقی هست ، تویی » (کتاب خط سوم ، قسمت ۲ ، ص ۵)

و یا در این داستان که شمس ، بصورت يك رمزواره ، لزوم معاد ، بازگشت ، و رجعت روحی را از متافیزیک به فیزیک ، و از خداوند به بشر ، خاطر نشان می سازد که هر کس ، خود گنج خویش است :

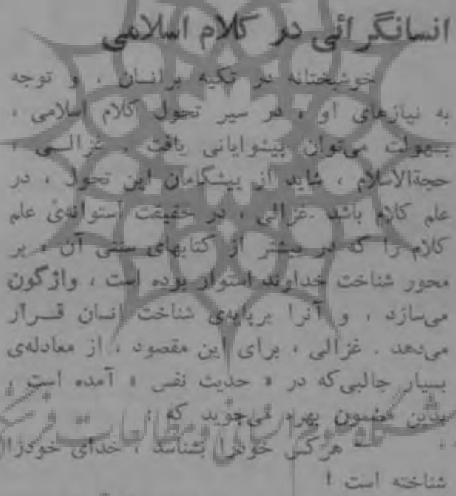
« **نسخه ی گنج یافت که :** — **به فلان گورستان برون باید رفت ، و پشت به فلان قبه ی بزرگ ، باید داد ، و روی به سوی مشرق ، و تیر بر کمان باید نهاد ، و انداختن !** »

آنجاکه تیر افتد ، گنج است ! رفت و انداخت ، چندان که عاجز شد . نمی یافت ، و این خبر ، به پادشاه رسید . تیر اندازان دور انداز ، انداختند . البته اثری ظاهر نشد ! چون به حضرت رجوع کرد ، الهامش داد که :

— **نفرمودیم که کمان را بکش ! آمد ، تیر به کمان نهاد ، و همانجا ، پیش پای او ، افتاد !** »

(خط سوم ، سخن ش ۴)

و باز همین مضمون تکیه بر انسانساری را بقیه در صفحه ۶۶



سهروردی همچنین تقسیم دیگری از موجودات می کند که به درجه ادراک و آگاهی آنها بستگی دارد. یک موجود یا از وجود، آگاه است یا از آن غافل است. اگر آگاه است، یا این آگاهی از خود اوست، چنانکه نور اعلی و فرشتگان و نفس بشری و رب النوعها چینیند، یا برای آگاه شدن به چیزی دیگری نیازمند است، مانند ستارگان و آتش، به همین ترتیب اگر موجودی از خود غافل است، یا وجود آن از خود او است و عین تاریکی است، مانند همه اجسام طبیعی، و یا وجود آن بسته به چیزی جز خود او است، مانند رنگها و بوها. به این ترتیب است که مراحل مختلف سلسله مراتب موجودات با یکدیگر اختلاف پیدا می کنند. در نتیجه، ملاک برای تفاوت درجه موجودات نوری است که هر یک دارد، و این نور همان معرفت و آگاهی است. به این ترتیب جهان از نور اعلی پدیدار می شود، بی آنکه یک پیوستگی «مادی» و «جوهری» میان آن دو وجود داشته باشد. علاوه بر این، نورالانوار در هر یک از قلمروها خلیفه یا تمثیل و رمز مستقیمی از خود دارد، مانند خورشید در آسمان، آتش در میان عناصر، و نور اسفهدی در نفس آدمی، بدان صورت که در هر جا نشانه ای از او دیده می شود و همه چیز بر حضور او گواهی می دهد.



فروشگاه های کفش ملی
نمایشگر زیباترین مدل های سال

را می تواند ببیند که روشن است. در چنین حالتی نفس شخص ناظر، آن شی را احاطه می کند و با نور آن روشن می شود. همین عمل روشن شدن و اشراق است که به نام «رویت» نامیده می شود، بدان سان که حتی رویت فیزیکی هم در رنگ اشراقی معرفت شریک است.
 پس از خرد گیری بر این نظریات و نظریات دیگری از فلسفه مشائی، سهروردی به بخش دوم کتاب می پردازد، و در آن از اصول خود حکمت اشراق بحث می کند. وی این بخش را به چند فصل تقسیم کرده و در آن فصلها از معنی نور و درجات گوناگون آن و مباحث وجود مبتنی بر تمثیلات نوری سلسله مراتب فرشتگان یا فرشته شناسی، فیزیک و علم النفس، و بالاخره مسائل مربوط به آخرت و اتحاد روحانی سخن گفته است.

نورالانوار و مباحث وجود

بنابر نظر سهروردی، واقعتهای مختلف چیزهایی جز نور نیستند که از لحاظ شدت و ضعف باید دیگر تفاوت دارند. واقعیت نیازمند به تعریف نیست، چه قاعده آن است که پیوسته امر تاریک را با امر روشنی تعریف کنند، پیداست که هیچ چیز از نور آشکارتر و روشنتر نیست، بنابراین آن را با هیچ چیز دیگری نمی توان تعریف کرد. حقیقت این است که همه چیزها به وسیله نور آشکار می شود و بایستی به وسیله آن تعریف شود. نور محض، که سهروردی نورالانوار نامیده، حقیقت الهی است که روشنی آن، به علت شدت نورانیت، کور کننده است. نور اعلی منبع هر وجود است، چه جهان در همه درجات واقعیت خود چیزی جز درجات مختلف نور و ظلمت نیست. کلمات خود سهروردی در این باره چنین است:

ذات نخستین نور مطلق، یعنی خدا، پیوسته نور افشانی (اشراق) می کند، و از همین راه متجلی می شود. همه چیزها را به وجود می آورد، و با اشعه خود به آنها حیات می بخشد. هر چیزی در این جهان منتسب از نور ذات اوست، و هر زیبایی و هر کمال روحی از رحمت اوست، و رسنگاری عبادت از وصول کامل به این روشنی است.

بنابراین، مرتبه وجودی همه موجودات بسته به درجه قرب آنها به نور اعلی و درجه اشراق و روشن شدن آنهاست. سهروردی به چند راه اشاره می کند که بنابر آنها قلمروهای مختلف جهان از یکدیگر تمایز پیدا می کنند. مثلاً ممکن است کسی به همه چیزها از این لحاظ نگاه کند که نور است یا ظلمت. و اگر نور باشد، آیا این نورانیت از خود آنهاست که در این صورت نور مجرد نام دارد، یا نورانی شدن آنها از منبع دیگری است که در این صورت نور عرضی نامیده می شود. به همین ترتیب ظلمت نیز یا وابسته به خود گوهر است که در این صورت غسق نامیده می شود، یا از چیزی دیگر است که هیئت نام دارد.

رتال جامع علوم انسانی

۳ - غزالی، احیاء، همان کتاب پیشین. ص ۱۲۲ - ۱۲۱.
 ۴ - غزالی، احیاء، همان منبع پیشین، ص ۳۷۵.
 ۵ - دکتر ناصرالدین صاحب الزمانی: راز کرشمه ها، انتشارات عطائی، چاپهای متعدد، تهران ۱۳۵۲-۱۳۴۱، عطش همکیشی ص ۲۴۸-۲۳۹.
 6. Grothe, H.: Wandelungen in Persian, S. 208; Vlg. Goldzicher: Vorlesungen ueber den Islam, Heidelberg, 1925, S. 352.
 ۷ - غزالی: کیمیای سعادت، باهتمام احمد آرام، کتابخانه ای مرکزی، چاپ ۴ - تهران، ۱۳۳۳، ص ۹.

رهرو، توئی و، راه توئی، منزل، تو! هشدار! که راه خود - بخود، گم نکنی! (مانند دارد) تهران ۱۳۴۱/۴

باز هم «خدا یا انسان»

(بتمیه)

حواشی:

۱ - فخرالدین رازی: البراهین در علم کلام، باهتمام سیدمحمد باقر سبزواری، انتشارات دانشگاه تهران، شماره ۷۸۶، جلد اول، تهران ۱۳۴۱، ص ۵.
 ۲ - غزالی: احیاء علوم الدین، ترجمه ای مؤالیدین محمد خوارزمی، باهتمام حسین خدیوچم، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ش ۱۳۹، جلد ۱، تهران ۱۳۵۱، ص ۳۱-۲۰.

ما اندکی پس از غزالی، و اندکی پیش از شمس، از زبان فیلسوف عارف مسلکی به زبان شعر، باز می شنویم. شعر از شهاب الدین سهروردی (۵۸۷ - ۵۹۹ هـ / ۱۱۹۶ - ۱۱۵۸ م) مشهور به «شیخ اشراق» است: هان! تا که سر رشته ای خود، گم نکنی! خود را ز برای نیک و بد، گم نکنی!